

بسم ربنا العلیّ الأعلیّ - ای حیب من

حضرت بهاءالله

نسخه اصل فارسی



من آثار حضرت بهاءالله - لثالیّ الحکمة، المجلد 2، لوح رقم (1)، الصفحة 5 - 12

بسم ربنا العلیّ الأعلیّ

ای حیب من ، دنیا را قراری نه و وفائی نیست ، و صاحبان افتده نباید در این ایام معدوده خود را از نسیمهای خوش آلهی و رواج لطیف معنوی ممنوع و محروم نمایند و بزخارف اقوال خود را از تجلیات انوار محبوب محبوب فرمایند ، همیشه این گونه سخنها در میان بوده و خواهد بود **كَانَ وَ يَكُونُ وَ كَانِ** ، و سلطان بقا از برای هر امری برهانی مقرر فرموده که نزد اولی البصیره واضح و هویدا است ، تا صاحبان افتده صافیه بآن متمسک شده ملتفت بعضی سخنها لغو که ناشی از مظاهر شیطان میشود نشوند ، و الا اگر جمیع حرفها بقول ختم شود و در تمام امور بذکر لسان کفایت رود هرگز امر الله واضح و مبرهن نگردد و صبح هدایت طالع نیاید و ظلمت ضلالت زایل نشود ، جمیع رسل در جمیع کتب که من عند الله نازل فرمودند هرگز امر را محدود بحدی و محصور بجهتی نفرمودند ، چنانچه همه این اسرار معلوم شد و نار الا تمام حجابهای معدوده لا را آتش زد و معدوم نمود و **عَلَّمَ إِنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ** بر جبل **يَفْعَلُ مَا يَشَاءُ وَيَحْكُمُ مَا يُرِيدُ** مرتفع شد ، **هَنِيئًا لِمَنْ يَعْرِفُ مِنَ الْإِشَارَةِ مَوَاقِعَ الْهُدَايَةِ ، وَ آيَةَ قَبْلِ (قَالَتِ الْيَهُودُ يَدُ اللَّهِ مَغْلُولَةٌ)** را بسیار فکر فرمائید شاید از سلسبیل مکنونه در او نصیب برید و به غایت و منبع این فضل مخزون و رحيق مختوم واصل گردید ، قرنها این آیه را همه تلاوت نمودند و گویا هرگز قرائت نشده تا معنی (**لَا يَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ**) ثابت شود و محقق آید ، و اگر در همین آیه تفکر و تدبیر میرفت این نفاقها و ظلهها هرگز بر مطالع احدیه و مظاهر قدسیه وارد نمیآمد ، باری باید بعین عنایت آلهی که در فؤاد مودع است ملاحظه فرمایند و قدر این ایام را دانسته غفلت نورزند ، که عنقریب مظاهر انا در راجعون رجوع نمایند و طیرهای معنوی از خاکدان بعد و ذلت باشیان قرب و وحدت پرواز نمایند و غمام رحمت ممنوع شود و سخاب مکرمت مقطوع ماند و سراج نور مستور گردد و حجابهای ظلمانی همه ارض و ساکنین آن را احاطه نماید ، همیشه سراج روح در مصباح نور روشن نیست اگر چه فنا ندارد و لکن جز اهل بقا ادراک ننماید ، زیرا که فیض کلیه و رحمت منبسطه و جمال هویه و بحر احدیه همیشه در جریان و در انبساط و در ظهور و در موج نیست ، بهار ظاهری که تربیت ظاهر اشیا بامر خالق اسما باو موکول و مفوض است در سال یکمرتبه ظاهر شود ، و هم چنین بهار معنوی که تربیت ارواح و افتده منیره مینماید و حیوة باقیه دائمه مبذول میفرماید در هر هزار سنه او ازید یک بار جلوه مینماید و بر همه



ORIGINAL

اشیا از غیب و شهود خلعت هستی و تجلی رویی ابلاغ میفرماید . دیگر تا کی مستحق آید و چه کس لایق باشد که ادراک نماید . پس تا نسیمهای خوش روحانی از باغهای قدس معانی میوزد و بلبل بیان بر شاخهای گل رضوان میسراید سعی و جهد باید تا گوش از آوازهای ملیح ربّانی بی نصیب نشود و جسم از بادهای بهار معنوی محروم نماند ، و این نسیم بر هر جسد که وزید حیات باقیه بخشید ، و بر هر شجر یابسه که مرور نمود خلعت تازه دائمه عنایت فرمود . بحفظ جان پردازید و از جانان مگذرید و بمزخرفات اقوال این و آن پیراهن ذکر و ایقان را مدیریت . بگو این دوستان ، چراغهای هدایت دل را بادهای ضلالت غل خاموش نکنید . اگر چه حکم (مَنْ يَهْدِي اللَّهُ فَهُوَ الْمُهْتَدِ وَمَنْ يُضِلِّ لَنْ تَجِدَ لَهُ وَلِيًّا مُرِيدًا) ثابت و محقق است ، و لکن دلالت (ذَكَرْنَا الَّذِي تَنْفَعُ الْمُؤْمِنِينَ) هم جاری و ساری است ، و عنایت **يُبَدِّلُ اللَّهُ السَّيِّئَاتِ بِالْحَسَنَاتِ** هم ظاهر و واضح است ، این ناله جان را جز گوش پاک نشنود ، و شمس معانی جز در صدور صافیه عکس نیندازد . معاشران یوسف که شبها با او در یک بساط جالس بودند و در همه ایام موآنس از بوی خوش او محروم بودند ، و دماغ جان یعقوب جانان از فرسنگهای بعیده ادراک نمود ، پس ز کام غفلت را باید بذکر جمیل دوست مداوا نمود ، و چشم قلب را از استشمام قیص حب روشن و منور داشت ، تا بوی خوش محبوب ادراک شود و نار حبّ الهی غیر دوست از مغز و پوست همه را بسوزاند . و تا این مقام حاصل نشود جمیع اعمال عاطل و باطل گردد . چنانچه برای العین همه این مقامات واضح و لائح گشت . چه قدر از عباد که شبها بنار فراق یار سوختند و تمنای وصال نمودند که تا جان نثار نمایند ، و چون حجاب جمال مرتفع شد همه بحجبات جلال محبوب ماندند و بلقای محبوب که غایت مراد مریدین بود فایز نگشتند . این نبود مگر آنکه از خود گوشتی و چشمی نداشتند تا یار را از مار تمیز دهند و نغمه بلبل را از زاغ فرق گذارند (**وَلَهُمْ قُلُوبٌ لَا يَفْقَهُونَ بِهَا وَأَعْيُنٌ لَا يُبْصِرُونَ بِهَا**) جمیع معتکف بکلمات اهل کتاب شدند و متمسک باشارات اولی الالباب ، که چنین در کتب ذکر شده و چنان در صحف مسطور گشته ، و غافل از اینکه امر مبرم الهی بقاعده محدود نگردد و قانون نپذیرد . گویا از چشمه **يَفْعَلُ مَا يَشَاءُ** ننوشیده اند ، و از **يَحْكُمُ مَا يُرِيدُ** مرزوق نگشتند . و معلوم شد که امر بر خلاف آنچه مسطور گشته بود و ادراک و عقول احاطه نموده بود از مشرق غیب هوّیه ظاهر گشت . چنانچه قیامت بقیامی تحقق یافت ، و خاتم بدئی راجع . ای برادر من ، حال درست در این کلمات تفکر فرما تا ابوابهای علوم نا متناهی مفتوح شود و باستقامت تمام در امر قائم شوی و ببصر حدید در آفاق جان و انفس جانان اسرار سبحان ملاحظه فرمائی ، حال اگر این عباد چشم را بنور انقطاع منور مینمودند و گوش را از استماع آوازهای بدیع الهی منع نمینمودند . البته گوش جان نظر بتعلق خود بعوالم قدس بندای عندلیب هوّیه از قبر غفلت قیام مینمود ، و از زیارت جمال که مقصود اصلی و فیض کلی است نصیب و قسمت بر میداشت . قسم بخدا که اگر قدری بقلب متوجه شوید از حرکت این قلم حرکات ارواح قدم ملاحظه کنید ، و از سواد این مداد بوی وداد جاوید بشنوید ، و از هیاکل این حروف کلمات باقیه محسوساً مشاهده کنی . نفحه مشک از نفحه غیر بغایت ممتاز ، و کافور از دون خود نهایت واضح است . و صبح هدایت را از ظلمت ضلالت بس فرقهها است . و این نزد اولی العلم مبرهن است که حق بجمیع جهات از جمیع ناس ممتاز است **بِقَوْلِهِ وَفِعْلِهِ وَحَرَكَتِهِ وَ سَكُونِهِ** . بقسمیکه بهیچوجه مشابهتی بدون خود ندارد . و لکن فطرت جعلی و طبیعت خفّاشی البته از ادراک این مراتب محروم است ، خفّاش را از اشراق آفتاب در پاش نصیبی نه ، و جعل را از رایحه عطرقسمتی نه ، باری جوش این بحر باین خروشها ساکن نگردد

، و صبای آلهی باین وزیدنها ساکن نشود ، و همیشه این عبد خود را در جامه‌های خشن که از ویر ایل است مستور نموده و مینمایم که با سبی معروف نباشم و بر سبی موصوف نگردم ، با آنکه همیشه بحور قدم بفضل الله در قلب جاری و لکن قطره‌ء از آن ظاهر نه ، و صحف معانی در صدر مستور و حرفی از آن بر الواح مشهود نه ، جز عبودیت خیالی نه و جز نیستی مطلق منظوری نه ، و همیشه طالب بوده و هستم که خدمتی در خور از بنده بر آید که شاید مقبول راه دوست شود و منظور نظر محبوب آید ، و چه ابتلاها که دیده شد و چه بلاها که از قبل وارد گشت ، البته شنیدید ، و در این ملک هم در مقابل اعداء تنها ایستاده‌ام و از جمیع اطراف دشمن احاطه نموده و احدی هم نصرت ننموده ، و در هر آن هم منتظر آنیم که جسد ترابی را باهل آن واگذاریم و در آشیان آلهی مأوی گیریم ، با وجود این چه حرفها که میگویند و چه سخنها که از لسان جاری مینمایند ، گویا یک چشم در امکان تحقیق نیافته ، و یک گوش باز نگشته ، أَشْكُو بَيِّ وَ حُزْنِي إِلَى اللَّهِ أَقُولُ لَنْ يُصَيِّبَنَا إِلَّا مَا كَتَبَ اللَّهُ لَنَا . آخر بگوای مردم ، رحمی بر خود نمائید اگر بر غیر ندارید . زیرا ثمرهٔ اعمال و افعال بخود شما راجع است . و اگر سبب اشتعال نار آلهی نمیشوید دیگر علت اتحاد چرا ؟ و اگر ناصر نیستید باعث انقلاب چرا ؟ آخر این سراج را زجاجی نه تا او را از بادهای مخالف حفظ نماید ، و این شمع را فانوسی نه تا او را از غبار نفوس محفوظ دارد . اگر چه فانوسی جز قضای آلهی نجوید و زجاجی جز رضای او نخواهد ، در حصن حدید تسلیم ساکن است و بر رکن شدید متشبث . ذکر بلاها را اگر بخواهید از سلیمان جویا شوید . و سبب این مکاتیب بعضی اوهام ناس شد و الا هرگز زحمت نمیدادم و مایهٔ کسالت نمیشدم ، و ما نَشَاءُ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ مِنْ آخِرِ قَبْلِ السَّيْنِ